

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

«حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ: أَشَدُّ مِنْ يَتِيمٍ الْيَتِيمِ الَّذِي انْقَطَعَ عَنْ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ يَتِيمٌ يَتِيمٌ انْقَطَعَ عَنْ إِمَامِهِ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْوُصُولِ إِلَيْهِ» (الاحتجاج، ج 1، ص 15).

به مناسبت بحث‌هایی که شنبه‌ها مطرح می‌شود و همچنین مناسبت‌های ایام، به نظر رسید که این حدیث را محور بحث قرار دهیم. در روایات و حتی آیات قرآن، مسئولیت‌هایی برای علما بیان شده است. مسئولیتی که علما در مقابل خداوند و مردم دارند، یکی از آن مسئولیت‌ها را می‌توان «یتیم‌داری» یا سرپرستی یتیمان نامید. این تعبیر برگرفته از روایات، به‌ویژه روایتی است که امروز در خدمت آن هستیم.

امام (ع) می‌فرمایند دو نوع یتیم وجود دارد: یکی یتیمی که پدر یا مادر، یا هر دو را از دست داده است. اما یتیم دیگر کسی است که از امام خود جدا شده و ارتباطش با او قطع شده است. امام می‌فرمایند این نوع یتیمی به مراتب شدیدتر از یتیمی ناشی از فقدان پدر و مادر است.

یتیم چه ویژگی‌ای دارد؟ نمی‌تواند از خود دفاع کند، ممکن است منافعش توسط دیگران تصاحب شود یا استعدادش از بین برود. حال کسی که از امام زمانش جدا شده، همینطور است و مانند توپ فوتبالی است که از این سو به آن سو پرتاب می‌شود، استعدادهایش از بین می‌رود و به گمراهی کشیده می‌شود. این همان یتیمی است که امام فرمودند: «یتیم انقطع عن امامه»؛ یتیمی که دسترسی به امام ندارد و توانایی رسیدن به او برایش ممکن نیست.

در دوران غیبت، فردی که از امام عصر (عج) جدا شده اگر خود را به دامن عالمی بیندازد که او را سرپرستی کند، این فرد در پناه مراجعه به عالم در واقع قدرت دسترسی به امامش را یافته است. اما تصور کنید عصر غیبت که دوران امواج گمراهی است - نه فقط کتب ضلال بلکه اصوات و امواج ضلال - هیچ‌کس نباشد که دامن خود را پهن کند و این یتیمان را جمع کند و

سرپرستی کند. این شرایط، شدت نیاز به علما و مسئولیت آن‌ها را نشان می‌دهد. امام هادی (ع) در روایتی می‌فرمایند: «لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ... لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ»؛ (الاحتجاج، ج 2، ص 455) یعنی اگر علما نبودند، هیچ‌کس در دین خدا باقی نمی‌ماند و همه مرتد می‌شدند. این نقش حیاتی علما را نشان می‌دهد.

همان‌طور که در صحبت دیروز با گروهی از طلاب بیان شد: ما می‌توانستیم وارد حوزه نشویم و به سراغ کار دیگری برویم. البته همه شغل‌ها مسئولیت دارند، اما بدون شک مسئولیت یک عالم دین، قابل مقایسه با دیگر مشاغل نیست. اما حالا که وارد این مسیر شده‌ایم، دیگر بازگشتی نیست. من و شما انتخاب خود را کرده‌ایم و انتخاب خوبی هم انجام داده‌ایم. اگر الان هم به گذشته برگردم، مثلاً سال ۵۲، همان زمانی که در ۱۱ یا ۱۲ سالگی طلبه شدم، باز هم همین مسیر را انتخاب می‌کنم. پشیمان نیستم و معتقدم که تصمیم درستی بوده است. اما مسئله مهم این است که ما مسئولیت یتیم‌داری داریم. همین یتیم‌هایی که شاید امروز سخنی با ما نداشته باشند، در روز قیامت ممکن است دامن ما را بگیرند و بگویند که کوتاهی کرده‌اید. اگر بگویند «هلاً علمت و هلاً تعلمت»، جواب این است که چرا علما نگفتند. این مسئولیت ما را سنگین‌تر می‌کند.

یتیم‌داری از ایتم آل محمد (ص) اقتضائاتی دارد که یکی از آن اقتضائات، آگاهی و شناخت شرایط زمانه است. پیامبر (ص)

فرمودند: «العالم بزمانه لا تهجم عليه اللوابس»؛ یعنی عالمی که به زمان خود آگاه باشد، در برابر شبهات و فتنه‌ها شکست

نمی‌خورد. زمان آگاهی یکی از مهم‌ترین اقتضائات یتیم‌داری است. ما باید توجه داشته باشیم که در چه زمانی زندگی می‌کنیم و چگونه در این شرایط به وظیفه خود عمل کنیم.

در دورانی به‌سر می‌بریم که واقعاً سخت و پیچیده است؛ دورانی که شاید هیچ‌گاه مانند امروز، تراث شیعه، تراث اسلام و حتی قرآن کریم و خود خداوند، به این اندازه مورد حمله و حمله قرار نگرفته بود. این دوره را می‌توانیم دوره «تراث‌ستیزی» یا «تراث‌سوزی» است. تراث‌سوزی به دو شکل انجام می‌شود: تراث‌سوزی قرمز و تراث‌سوزی سفید. این تعابیر شاید برای اولین بار باشد که به کار می‌برم. تراث‌سوزی قرمز به شکل خشن است؛ مثلاً زمانی که کتاب‌ها را در آتش می‌سوزانند، همان کاری که صلاح‌الدین ایوبی در لبنان انجام داد و محمود غزنوی در ری یا مغول‌ها در ایران. اما نوع دیگری از تراث‌سوزی وجود دارد که می‌توان آن را تراث‌سوزی سفید یا نرم نامید؛ هجمه‌ای نامحسوس که بدون خشونت آشکار، ارزش‌های تراث را مورد حمله قرار می‌دهد. در حال حاضر، ما در این نوع تراث‌سوزی قرار داریم.

شباهت مختلفی مطرح می‌شود که باید شناخته، پاسخ داده و روشن شوند. متأسفانه گاهی این شباهت‌ها تنها دامن جامعه بیرونی، بلکه حتی حوزه‌های علمی و طلاب و اساتید را نیز می‌گیرد. این موضوع نگران‌کننده است. گاهی تصور می‌کنیم این شباهت فقط بیرون حوزه اثر دارد، اما در واقع خود حوزه و حتی طلاب و اساتید نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

در یکی از شهرهای بزرگ ایران که از نظر تعداد حوزه و طلبه، در رتبه سوم یا چهارم کشور است، یکی از مدیران می‌گفت که طبق آمار می‌دانند، ۳۰ درصد اساتید به آنچه تدریس می‌کنند، اعتقاد ندارند. پیش از این آمار وجود داشت که میان طلاب، برخی به درس‌هایی که می‌خوانند اعتقاد ندارند. مثلاً می‌پرسند: مکاسب به چه کار ما می‌آید؟ یا کفایه چه مشکلی را حل می‌کند؟ اما نسبت به اساتید چنین آمار تازگی نداشته بود. این آفات سبب به وجود آمدن شبهه می‌شود.

بنابراین، ما باید در درجه اول مراقب خودمان باشیم. چرا که گاهی اوقات ممکن است این شباهت‌ها دامن خود ما را هم بگیرد. سپس باید مراقب اطرافیان، شاگردان، و طلبه‌های خود باشیم. اگر کسی واقعاً به این آثار اعتقاد داشته باشد و درک کند که این کتاب‌ها چه ارزشی دارند، دیگر این‌گونه نگاه نمی‌کند. مثلاً اگر بدانیم که مکاسب چیست و شیخ انصاری در این کتاب چه کرده است، درمی‌یابیم که چقدر قواعد، قوانین، و فتاوی‌ای از دل آن استخراج می‌شود که می‌تواند با حقوق موضوعه رقابت کند. اصول فقه نیز همین‌گونه است. اگر طلبه درک کند که اصول فقه یعنی اصول فهم دین، که حتی برای یک مناظره یا دفاع از عقاید هم به این علم نیاز دارد، با چنین دیدگاهی، او به شکل دیگری به این درس‌ها نگاه می‌کند.

در این عصر که دوره تراث‌ستیزی و تراث‌سوزی است، وظیفه من و شما بسیار سنگین است. باید هم مراقب خودمان باشیم و هم مراقب طلاب و دیگران؛ چرا که این‌ها نیز ایتم آل محمد (ص) هستند. دفاع از تراث در مقابل هجمه‌ها، وظیفه ماست. البته باید توجه کنیم که روش و تاکتیک‌های دفاع ممکن است متفاوت باشد.

در خصوص موضوع مناظره ما با آقای سروش که مستحضرید، قسمت سوم آن هم احتمالاً امروز یا فردا منتشر می‌شود و این بحث به پایان می‌رسد. برخی از افراد انتقاداتی داشتند و می‌گفتند که این مناظره، به تعبیر خودشان، «مرده را زنده کرد». حتی برخی می‌پرسیدند که این شخص مطرح نیست و مخاطب خاصی ندارد، چرا باید چنین مناظره‌ای برگزار شود؟ البته پشت این انتقادات گاه انگیزه‌های سالم و گاه انگیزه‌های دیگری هم وجود دارد. اما نکته اینجاست که اگر شما کار میدانی کرده باشید و آمارها را بررسی کنید، متوجه می‌شوید که مثلاً وقتی یک نفر صحبت می‌کند و صبح فردا هفتاد یا هشتاد هزار نفر آن را دیده و شنیده‌اند، نمی‌توان او را «مرده» نامید. علاوه بر این، در چنین مناظراتی، طرف اصلی بحث ما تفکر است، نه شخص خاصی. البته این تفکر از طریق یک فرد، مجسم می‌شود و مطرح می‌گردد.

به یاد دارم مرحوم آیت‌الله صافی گلپایگانی (رضوان الله علیه) که از مراجع دغدغه‌مند بودند، گاهی که خدمت ایشان می‌رفتم، از شدت دغدغه‌ای که ایشان داشتند، تحت تأثیر قرار می‌گرفتم. مثلاً یک وهابی‌نه‌چندان مطرح به نام محب‌الدین خطیب، کتابی علیه شیعه به نام «الخطوط العریضة» نوشت. آیت‌الله صافی کتابی به نام «مع الخطیب فی خطوطه العریضة» در پاسخ به او نوشت. این کتاب در حوزه منتشر شد و بسیاری از افراد تازه متوجه محب‌الدین خطیب و کارهایش شدند.

برخی می‌گویند «الباطل یموت بترک ذکره» اما اگر چنین شباهتی پاسخ داده نشود، این شباهت‌ها باقی می‌مانند و تأثیرات منفی خود را می‌گذارند. همان‌طور که آیت‌الله صافی با کتاب خود، شباهت‌های خطوط العریضة را پاسخ داد و خیانت‌ها، دروغ‌ها، و استدلال‌های گزینشی او را افشا کرد و آن را رسوا ساخت، ما نیز باید با شباهت‌ها مواجه شویم و آن‌ها را روشن کنیم.

در قسمت سوم مناظره ما نیز به همین مسئله پرداخته شد. به مخاطبم گفتم که شما گزینشی رفتار می‌کنید؛ از فیض کاشانی نقل می‌کنید، اما بخش‌هایی که با استدلال شما مخالف است را نمی‌آورید. از غزالی مطالبی می‌گویید که به نفع شماست، اما سایر بخش‌ها را حذف می‌کنید. این شیوه، شفافیت بحث را از بین می‌برد.

این روش پاسخ به شبهات، چیزی است که در تاریخ نیز نمونه‌های موفقی دارد. مثلاً کتاب «عباقات الانوار» که توسط میرحامد حسین نوشته شد، در رد شبهات کتاب «تحفة اثنا عشریه» عبدالعزیز دهلوی هندی بود. این نمونه‌ها نشان می‌دهد که برای مقابله با شبهات، باید هم هوشیار بود و هم با استدلال دقیق وارد میدان شد.

کتاب «تحفة اثنا عشریه» نوشته عبدالعزیز دهلوی علیه شیعه منتشر شد و این کتاب دست به دست می‌چرخید و مورد توجه قرار می‌گرفت. طبیعی بود که اگر پاسخ مناسبی به آن داده نمی‌شد، این شبهات باقی می‌ماند. یکی از علمای بزرگ شیعه، میرحامد حسین، با دیدن این شرایط، دست به تألیف کتاب «عباقات الانوار» زد. این کتاب، پاسخی جامع و مستدل به «تحفة اثنا عشریه» بود.

«عباقات الانوار» آن‌چنان تأثیرگذار شد که نه تنها در مناطق شیعه‌نشین ایران، عراق، آذربایجان، لبنان، و افغانستان بلکه در میان اهل سنت نیز انتشار یافت و جایگاهی ویژه پیدا کرد. در نتیجه، هر دو نام، هم عبدالعزیز دهلوی و هم میرحامد حسین، در تاریخ ماندگار شدند. حال اگر کسی بگوید نوشتن عباقات «مرده را زنده کرد»، بی‌انصافی کرده است. وظیفه علما دفاع از حقایق و مبارزه با شبهات است.

چگونه می‌توان به چنین نقدهایی پاسخ داد؟ مگر قرآن کریم نام فرعون، نمرود، و هامان را ذکر نکرده است؟ اگر کسی بخواهد به این روش اعتراض کند، شاید حتی به قرآن هم اشکال بگیرد و بگوید این افراد را ماندگار کرده است. اما قرآن هدفی عالی دارد؛ اهداف تربیتی، اجتماعی، و سیاسی که در قالب قصص بیان شده است. أحسن القصص است نه أحسن القصص.

ما باید بپذیریم که گاهی نقل شبهات و پاسخ دادن به آن‌ها، بخشی از مسئولیت ماست. این کار، روشنگری ایجاد می‌کند و از گمراهی جلوگیری می‌کند. اگر شبهه‌ای باقی بماند و پاسخی نداشته باشد، در آینده به یک حجت باطل برای دیگران تبدیل می‌شود.

بنابراین، یکی از وظایف مهم ما، همان یتیم‌داری است. این یتیم‌داری، شامل حمایت از افرادی است که در مسیر هدایت قرار دارند و نیازمند روشنگری هستند. این کار، همت، صبر، و دغدغه‌مندی می‌طلبد. حال اینکه چقدر در این مسیر موفق خواهیم بود، به توفیق الهی بستگی دارد. ان شاء الله در انجام این وظیفه حساس موفق باشیم.

در رفتارهای ائمه (ع) از امام صادق (ع)، امام رضا (ع) تا امام هادی (ع) بیشترین بها به فقیهی داده می‌شد که پاسخگوی پرسش‌ها بوده است. اگر فقیهی با روایات بسیار و دست‌پر از تألیفات فراوان بود، اما جوانی مانند هشام بن حکم، که هنوز ریش صورتش کامل نبود، در میان بود، وقتی چنین افرادی وارد می‌شدند، رفتار ائمه (علیهم‌السلام) متفاوت می‌شد. در اینجا حدیثی در دست داریم که وقتی یک مرد از فقهای شیعه که با برخی ناصبی‌ها مناظره کرده بود، بر امام هادی (علیه‌السلام) وارد شد، کنار امام جایگاه ویژه‌ای قرار داشت. در اطراف امام، گروهی از بنی‌عباس، علویان و بنی‌هاشم حضور داشتند. جایگاه کنار امام به حدی خاص بود که کسی بدون تعارف و اجازه امام جسارت نمی‌کرد آنجا بنشیند. این مرد، طلبه‌ای بود گمنام، نه از سادات بود و نه از بنی‌عباس. نه نام و نشانی داشت، نه نسبت خاندانی خاصی. اما امام با احترام ویژه‌ای او را دعوت کردند و گفتند: «بیا» این طلبه جمعیت را شکافت و آمد تا کنار امام رسید و امام (ع) فرمودند: «همین‌جا بنشین.» بر اساس روایت، جایگاه، بالای مجلس بود و امام او را به صدر مجلس بردند، درحالی‌که خود امام (ع) بیرون جایگاه اصلی نشست بودند. این نشان می‌دهد که امام او را بالاتر از دیگران تکریم کردند. وقتی این اتفاق افتاد، برخی از حضار اعتراض کردند و گفتند: «این چه کاری است؟ شما یک طلبه گمنام را این‌گونه تکریم می‌کنید؟ او که نه از سادات، و نه از بنی‌عباس است.» امام اما توضیح مفصلی دادند و این عمل را توجیه کردند. این حدیث در احتجاج طبرسی (ص ۴۵۴ و ۴۵۵) ذکر شده است. چنین رفتاری نه فقط از امام هادی (ع)، بلکه از امام رضا (ع) و امام صادق (ع) نیز نقل شده است. آنان بالاترین توجه را به کسانی داشتند که وظیفه پاسخ‌گویی به شبهات و تربیت دیگران (یتیم‌پروری فکری) را بر عهده داشتند. این دسته از افراد از جایگاه ویژه‌ای نزد ائمه برخوردار بودند، گرچه امام به همه شاگردانشان اهمیت می‌دادند.

پاسخ به یک پرسش: پیش از ورود به بحث اصلی، به سؤالی پاسخ داده می‌شود. پرسیده شده است: اگر تقلید یک نهاد عقلی و عقلایی است، چرا به ادله شرعی نیز متوسل می‌شویم؟ پاسخ من این بود که بله، تقلید اصلش یک نهاد عقلی و عقلایی است، اما این امکان وجود دارد که شارع در چنین نهادهایی تصرف کند. مثال‌هایی از این قبیل داریم، مانند نکاح و بیع که هرچند در اصل عقلایی‌اند، اما شارع احکام و تصرفاتی در آن‌ها داشته است.

ایشان در ادامه پرسیده‌اند: نکاح و بیع در قرآن آمده‌اند، اما تقلید در قرآن نیست. پس چطور این موارد را مقایسه می‌کنید؟ پاسخ این است که هرچند کلمه «تقلید» ممکن است به‌صراحت در قرآن نیامده باشد، اما این نهاد عقلایی از جمله مفاهیمی است که شارع آن را تأیید کرده و با آن کار داریم. وجود نص صریح در هر مورد، شرط نیست، بلکه باید به تأیید و پذیرش شارع نیز توجه داشت. یکی از نکات کلیدی که باید به آن توجه کنیم این است که هرچند ممکن است لفظ «تقلید» به‌صراحت در قرآن یا برخی از روایات نیامده باشد، اما این به معنای نبود این مفهوم در دین نیست. تقلید از مجتهد یک نهاد عقلایی است که از سوی شارع نیز تأیید و تثبیت شده است.

ما باید بالاخره تقلید را وارد دین کنیم؛ تقلید از عالم و تقلید از مجتهد. این‌که این موضوع مستقیماً در قرآن نیامده یا به‌وضوح در روایات ذکر نشده، دلیل بر نبود آن نیست. گرچه قبلاً هم گفتیم غیر از روایت «فللعوام أن یقلدوه» و روایتی دیگر که پیش‌تر ذکر شد، که مورد استفاده در بحث است و اگر این‌ها هم نبود، باز نهاد تقلید وجود دارد. لذا گرچه تقلید یک موضوع عقلایی است، ولی نهاد تقلید یک نهاد خاص است و صرفاً به معنای رجوع جاهل به عالم نیست. وقتی امام علیه‌السلام می‌خواهند وارد پرده غیبت شوند، می‌فرمایند: من که در پرده غیبت می‌روم، باید به حجت مراجعه کنید. فقها را به عنوان حجت تعیین می‌کنند. این دیگر به تقلید مرتبط است؛ زیرا وقتی می‌گویند: فقها حجت من بر شما هستند، یعنی آرای آنان را بپذیرید. در واقع، فقیه نقش امام را ایفا می‌کند و جایگاه امام را در میان مردم دارد.

با این توضیح، ما بی‌نیاز از ملاحظه نصوص نخواهیم بود. این‌که خواهیم بدون تعبد و خودسرانه پیش برویم، درست نیست.

مسئله 23

بحث امروز به مسئله ۲۳ اختصاص دارد که موضوع آن عدالت است. این موضوع از همان ابتدای ورود به فقه، از کتاب طهارت، تا آخرین مباحث در کتاب دیات مطرح است و در موارد مختلفی کاربرد دارد. عدالت همواره یک بحث زنده و حیاتی در فقه است و شامل دو جنبه می‌شود: ثبوت عدالت (یعنی ثبوت واقعی آن در شخص) و اثبات عدالت. لذا بحث از تحقق، ثبوت و اثبات عدالت است.

همچون گذشته بخشی از مباحث را بررسی می‌کنیم و بخشی دیگر را واگذار می‌کنیم. این روش به ما کمک می‌کند تا از تکرار مطالبی که پیش‌تر در مباحث دیگر مانند کتاب القضاء مطرح شده‌اند، خودداری کنیم.

«العدالة عبارة عن ملكة اتیان الواجبات و ترک المحرمات. وتعرف بحسن ظاهر الكاشف عنها علماً أو ظناً. وتثبت بشهادة العدلين و بالشیاع المفید للعلم.»

در اینجا صاحب عروه سه نکته بیان می‌کند:

1. عدالت به‌عنوان یک ملکه تعریف شده است. ملکه به حالت رسوخ‌یافته‌ای گفته می‌شود که در وجود فرد تثبیت شده باشد. برای مثال، گاهی فردی کاری انجام می‌دهد، اما آن کار برایش به‌صورت ملکه درنیامده است؛ مثلاً کسی یک شب جمعه دعای کمیل می‌خواند. این تنها یک عمل است. اما اگر این کار رویه‌اش شود و به‌طور مستمر دعای کمیل بخواند، می‌گویند: فلانی عادت دارد دعای کمیل بخواند. حال اگر این رفتار تنها یک یا دو بار انجام شود، نمی‌گویند عادت است. ولی وقتی به ذهن و وجود فرد رسوخ کند و جزئی از حالات پایدار او شود، به آن ملکه می‌گویند. گاهی این ملکه به‌قدری در وجود فرد تثبیت می‌شود که بخشی از ذات او می‌گردد. در این حالت، حتی تخلف از آن نیز ممکن نیست. صاحب ملکه ممکن است گاهی در انجام واجبات یا ترک گناه خطا کند، اما اگر این حالات رسوخ‌یافته فراتر رود و بخشی از وجود او شود، دیگر هیچ‌گونه تخلفی اتفاق نمی‌افتد. چنین فردی به مرز عصمت می‌رسد.

بنابراین، وقتی گفته می‌شود «ملکه»، منظور این است که انجام واجبات به‌قدری در ذات فرد رسوخ کرده که اگرچه هنوز به مرحله عصمت نرسیده باشد، ولی در او ثابت و پایدار شده است.

ترک محرمات بحثی دارد که مراد از آن ترک محرمات مطلقاً است یا ترک محرمات کبیره و عدم اصرار بر صغیره؟

2. ایشان می‌فرمایند که اگر می‌خواهید بدانید عدالت چگونه شناخته می‌شود، حسن ظاهر می‌تواند نشان‌دهنده عدالت شخص باشد. لازم نیست این حسن ظاهر یقین‌آور باشد؛ اگر ظن‌آور باشد نیز کافی است.

باید بررسی شود که این حسن ظاهر چه مفهومی دارد؟ منظور حسن ظاهر فعل است یا حسن ظاهر حال؟ اگر بگوییم حسن ظاهر حال، یعنی همین که شما هر وقت او را دیدید، هیچ وقت مثلاً شیشه شراب دستش نبوده، اهل قمار نبوده، و اگر خانم بوده، بی‌حجاب نبوده یا بدحجاب نبوده. اما اگر بگوییم حسن ظاهر فعل است، یعنی باید با او معاشرت کنید، چون فعل از خود حال به دست نمی‌آید. ممکن است شما کسی را مثلاً ده بار در خیابان ببینید و هیچ چیز بدی از او نبینید، این می‌شود حسن ظاهر حال. اما حسن ظاهر فعل نیست. برای درک حسن ظاهر فعل باید فعل او را ببینید و با او معاشرت داشته باشید.

3. می‌فرمایند که تثبیت عدالت به دو طریق است: یکی شهادت عدلین و دیگری شیعاع. عدلین یعنی شهادت دو مرد عادل. که وصف و عدد و جنسیت، در آن ملاک است. شیاع به این معنا است که آن فرد در منطقه، معروف به داشتن عدالت است. قاعدتاً مرحوم صاحب عروه این موارد را به‌طور دقیق بیان کرده است و گفته که در حسن ظاهر، کاشف علمی یا ظنی است، اما در شیاع، باید حتماً علم عرفی باشد، که شامل اطمینان هم می‌شود.

حال، تفاوت این دو راه چیست؟ تُعَرَفَ به حسن ظاهر و تثبیت به شهادت عدلین. اگر بخواهیم دفاع کنیم، باید این‌طور بگوییم که منظور از «تُعَرَفَ» زمانی است که خود انسان می‌خواهد عدالت فردی را کشف کند. یعنی شما خودتان می‌خواهید بدانید که آیا این شخص عادل است یا خیر، نه اینکه تنها بر اساس شهادت دیگران قضاوت کنید. این موضوع به «تُعَرَفَ» مربوط می‌شود و بحث آن متفاوت از بحث «طرق اثبات» است. منظور از آن ثبوت به معنای فهم خود شخص است.

باید بررسی کنیم که اگر جناب صاحب عروه در جاهای دیگر هم در مورد عدالت مطلبی دارند، آن‌ها را نیز بیاوریم. اتفاقاً جناب طباطبایی، صاحب عروه، در چندین جا، هم در کتاب اجتهاد و تقلید و هم در کتاب صلات، به این مسئله پرداخته‌اند.

اولاً در رابطه با بند آخر درباره تثبیت العدالة ب... یادآوری می‌کنم که ما در مسئله ۲۰ از آن بحث کرده‌ایم. البته آنجا موضوع عدالت نبود، بلکه در مورد اجتهاد و علمیت بود. بحث ما این بود که اجتهاد مجتهد و علمیت چگونه معلوم می‌شود. در مسئله ۴۴ آمده است که در مفتی و قاضی، عدالت لازم است و تثبیت العدالة بشهادة العدلین و بالشیاع. این دو مورد همان‌هایی هستند که در اینجا ذکر شده است. در میانه مطلب، به «بالمعاشرة المفيدة للعلم بالملكة أو الاطمئنان» اشاره می‌شود. این معاشرت، اگر همان حسن ظاهر فعل باشد، که نیازمند معاشرت بود، در آن مورد، حسن ظاهر فعل مفید ظن مطرح بود. حال آنکه در این عبارت مفید علم یا اطمینان ملاک قرار گرفته است. اگر جمع این دو ممکن باشد چنین سخنی صحیح است.

همچنین در کتاب صلاه در شرایط امام جماعت هم عدالت آمده است. در آنجا هم توضیح داده شده که عدالت باید شامل اجتناب از کبائر، صغائر، و منافیات مروت باشد. این مسائل را در جلسه بعد بررسی خواهیم کرد.

الحمد لله رب العالمین